

■ **محمدرضا کائینی**

بین سالروز شهادت «شیخ شهید» با سالروز «تأسیس مشروطیت ایران»، تنها سه روز فاصله است. این اتفاق ممکن است که تصادفی باشد، اما پهنه‌ای برای سنجش میان این دو واقع است. موضوعی که در گفت‌وشنود پیش رو حجت‌الاسلام و المسلمین روح‌الله حسینیان بدان پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

به نظر جنابعالی تأثیر هر یک از جریاناتی که مشروطه را شکل دادند، به چه میزان بود و نقش هر یک را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، به اعتقاد بنده در شکل‌گیری و ادامه نهضت مشروطه، سه جریان عمده دخالت داشتند. اولین مورد، جریانی است که روحانیون و علما سرمدمدار آن بودند و مردم و بازاری‌ها هم از آن دفاع می‌کردند. دومی جریان روشنفکران بودند که پیشرفت کشور را تنها در گرو پیروی محض از غرب می‌دانستند و سرمدمدار آن افرادی چون سیدحسن تقی‌زاده بودند. سومی جریانی فرصت‌طلب متشکل از وابستگان به حکومت یا همان «سلطنت‌طلب»‌های آن دوره بودند که بلافاصله بعد از درک قدرت روحانیون در هدایت نهضت مشروطه، رنگ عوض کردند و مشروطه‌خواه شدند، در حالی که از ارکان استبداد قاجار بودند و در گسترش و تقویت استبداد نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند.

جریان اول یا طیف رهبری مذهبی هم، خود به سه طیف تقسیم می‌شوند. طیف اول کسانی که افکار روشنفکرانه داشتند و باعث ریشه گرفتن روشنفکری وابسته در کشور شدند...

**به عبارتی مذهبی‌های غرب‌زده؟**

بله. اینها کسانی بودند که سعی می‌کردند به اندیشه‌های غربی رنگ و لعاب اسلامی بدهند و اساساً در دینداری‌شان هم شک وجود دارد. نمونه‌شان جمال‌زاده و ملک‌المتکلمین است که به تفکر و اندیشه اسلامی نمی‌خوردند.

طیف دوم ضد استبداد بودند و سعی هم می‌کردند استبداد را در کشور از بین ببرند، اما در مورد روشنفکران گرفتار نوعی ساده‌اندیشی و ساده‌انگاری بودند و تصور می‌کردند اگر بتوان استبداد را از بین برد، مهار روشنفکران کاری ندارد و به همین دلیل با آنها، راه تسامح و تساهل را در پیش گرفتند و به‌نوعی نردبام ترفی آنها شدند. نمونه‌شان مرحوم آقا سید محمد طباطبایی و مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی است.

طیف سوم، روحانیون واقع‌بین مثل شهید شیخ فضل‌الله نوری بودند که به‌شدت احساس خطر کردند و خوب تشخیص داده بودند که استعمار، تفکر و اندیشه غربی دارد کم‌کم جایگزین استبداد می‌شود، قانون اساسی مشروطه در جمه قانون اساسی بزرگ است و هدف کسانی که این قانون را تدوین و ارائه کرده‌اند، این است که یک قانون اساسی کاملاً غربی و لائیک را برای ایران دیکته کنند. امثال شیخ فضل‌الله این خطر را احساس کردند و لذا جریانی را شکل دادند که نه مشروطه غربی بود، نه استبداد فحری، بلکه «مشروطه مشروعه» بود، یعنی متشادی اسلامی و شکل و فرمی که در دنیا هم قابل پیوستن و در عین حال جلوی ترکنازی قبحر‌ها را هم بگیرد. البته کسانی مثل مرحوم آیت‌الله محمدکاظم یزدی هم معتقد بودند: مشروطه از استبداد بدتر و کاملاً مخالف اسلام است.

**در ماجرای پاک سفارت انگلیس چه اتفاقاتی افتاد که ناگهان موضع‌گیری برخی خواص نسبت به علما و جریان اصیل مشروطه تغییر کرد؟**

وقتی جریانی از ریشه خراب باشد، بی‌تردید به انحراف منتهی می‌شود. مشروطه تا وقتی که هدف خود را مبارزه با استبداد قرار داد، مطابق خواست عموم و از حمایت مردم برخوردار بود، اما وقتی به مشروطه‌خواهی و ایجاد یک نظام اروپایی رسید، دچار انحراف شد و نظام تحمن در سفارت انگلیس این انحراف را ایجاد کرد، بلکه انحرافی را که از قبل شروع شده بود، آشکار کرد.

**مردم ایران چند سال قبل در نهضت تحریم تنباکو، نام‌قلمت در برابر انگلستان بردند. آیا سفارت انگلیس پشاه بر دند و در آنجا متحمن شدند؟**

عرض همین است. چنین انحرافی در عرض یک روز که اتفاق نمی‌افتد. این مردم ۱۸ سال قبل در تمام شهرهای بزرگ تمام‌قلمت جلوی انگلستان ایستاده بودند، ولی وقتی انحراف در نهضت مشروطه ایجاد شد، می‌بینیم همان جامعه ۱۸۰ درجه تغییر موضع دادند! نکته عجیب این است که در تحصن باغ سفارت انگلیس، از هر صنف و دسته‌ای شرکت داشتند. اوایل کسانی که تحصن کرده بودند فقط طالب باگ‌گشت علما بودند، ولی وقتی روشنفکران با آنها صحبت و واژ و دافر انگلیسی برایشان صحبت کرد، همه مشروطه‌خواه شدند! در حالی که اصلاً نمی‌دانستند مشروطه چیست؟ از همه جالب‌تر اینکه بعضی از همین مردم که خواهان بازگشت علما بودند، با کلمه اسلامی – که مظفرالدین شاه پست سر مجلس شورای گذاشته بود– مخالفت کردند که واقعاً از عجایب تاریخی ماست! در هر حال این انحراف از قبل شکل گرفته بود و روحانیونی چون ملک‌المتکلمین – که در دیانتش هم شک بود و در واقع روحانی روشنفکر محسوب می‌شد– کاری کردند که مردم همانی را بخواهند که استعمار می‌خواست!

**علت همراهی برخی روحانیون بافراماسون‌ها و روشنفکران در استفاده از لفظ «مشروطه» چه بود؟**

به دلیل ناکارآمدی قاجار و عقب‌ماندگی کشور در اثر بی‌ایقتی آنها بین همه مردم، از جمله علما و روشنفکران بر سسر این موضوع که استبداد باید از بین برود، وفاق کامل وجود داشت، اما سؤال اصلی این بود که پس از نابودی استبداد قرار است چه چیزی جایگزین آن شود. روشنفکرها دقیقاً برنامه

و ایدئولوژی داشتند و می‌دانستند قرار است چه چیزی را جایگزین استبداد قاجار کنند. ایدئولوژی روشنفکرها، دقیقاً مبتنی بر تجربیات تمدنی غرب در نظام‌های لیبرالی مثل بلژیک و کشورهای دارای نظام پارلمنتاریستی بود، در حالی که در جبهه مقابل روشنفکران علما هیچ برنامه و نظریه آماده‌ای نداشتند.

**حتی آیت‌الله نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله»؟**

حتی ایشان با اینکه این کتاب را در باره مشروطه نوشت، ولی ابتدا ایدئولوژی اصیل اسلامی را ارائه نکرد و صراحتاً گفت: می‌خواستم کتابی درباره حکومت اسلامی بنویسم و آن را ضمیمه این کتاب کنم، ولی متوجه شدم اینچنین خوب بر این امر آگاهی داشت که مشروطه مطرح شده، از اساس با احکام اسلام در تضاد است و به همین دلیل اصرار داشت این حوزه مشخص شود.

**به این ترتیب شیخ فضل‌الله مجلس را فقط مجاز به قانون‌گذاری در امور عرفی می‌دانست نه احکام شرعی. اینطور نیست؟**

بله، او معتقد بود عدالتی که قرار بود با مشروطه برقرار شود، در حیظه محدود کردن حدود امور

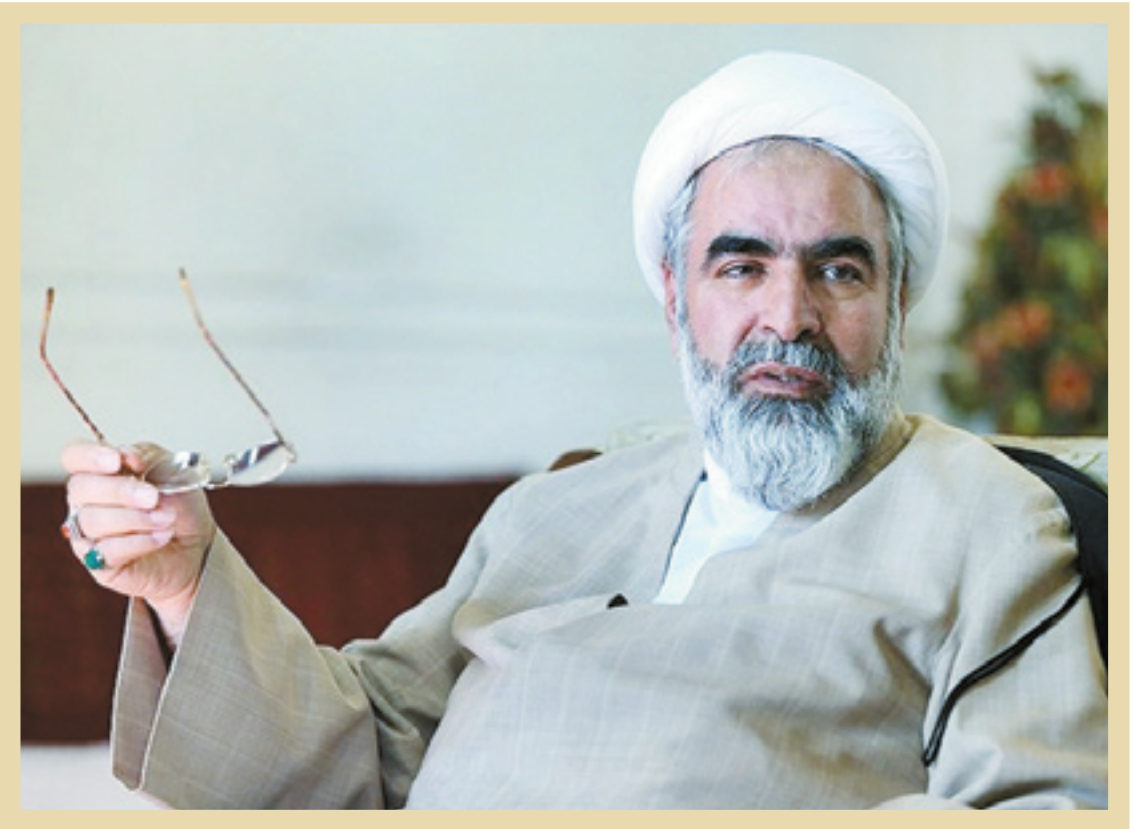
خیر، چون شرایط در آن دوره خیلی فرق داشت، خود مرحوم نائینی هم می‌گوید: حکومت مخصوص نواب حضرت است و خیلی‌که تلاش کنیم، فقط می‌توانیم حکومتی نزدیک به حکومت اسلامی تأسیس کنیم! این سخن نشان می‌دهد علماً واقعاً نظرشان تشکیل حکومت اسلامی بود، ولی اجرای عملی آن را مقدور نمی‌دانستند و به همین دلیل هم برایش برنامه‌ریزی نکرده بودند.

**بهرت است که این بحث را به شکل دقیق‌تر بررسی کنیم. وجوه تشابه و افتراق اندیشه شیخ فضل‌الله نوری با دیگر علمای صدر مشروطه و مخصوصاً مرحوم نائینی در چیست؟**

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بین ماهیت اندیشه اسلامی و اندیشه غربی تضاد احساس می‌کرد، در حالی که مرحوم آخوند بارها تأکید کرده بود: قرار است حکومت مشروطه برای اجرای احکام اسلام مستقر شود! در واقع ایشان تصور می‌کرد اگر نظام استبدادی از بین برود و مشروطه جایگزین آن شود، زمینه‌ای برای اجرای حدود و احکام اسلامی فراهم خواهد شد، در حالی که شیخ فضل‌الله نوری اساساً بین مشروطه‌ای که مطرح شده بود و احکام اسلام، تضاد می‌دید و اختلافات از همین جا شروع شد. شیخ معتقد بود جنگ اول بهتر از صلح آخر است و لذا می‌گفت: حوزه فعالیت مجلس از معین‌کنید که اگر فردا قانونی را طبق نظر اکثریت تصویب کرد، مشکلی پیش نیاید. طبق رویکرد پارلمنتاریستی، مثلاً اگر اکثریت رأی داد که مشروبات الکلی آزاد باشند، باید این قانون اجرا شود، ولی در شریعت اسلام، در این زمینه احکام صریح وجود دارد. شیخ شهید منظورش این بود که: در چنین شرایطی باید تکلیف معلوم باشد تا به مشکل برخوردیم. استدلال

## تاریخ

کفتوگو ۹۴۷۹۸۸۴



**«نظریه آرمانشهر و زمانه مشروعه‌خواهان در دوران مشروطیت» در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان**

## «شیخ شهید»

# در پی شفاف کردن مشروطه بود

شیخ کاملاً معلوم و روشن است، اما طرفداران مشروطه طفره فرستد. حتی یکی از وعاظ تبریز، مرحوم سلیم به یکی از نمایندگان مجلس نوشت: «کلی‌گویی کنید که این تناقض معلوم نشود!» یکی دیگر از انتقادات شیخ این بود که شما نوشته‌اید همه مردم در برابر قانون مساوی هستند؟ آیا کافر و مسلمان، غیرمسلمان و غیرمسلمان یک حکم دارند؟ شیخ فضل‌الله در مجموع می‌خواست همه قوانین شفاف و روشن باشند، اما مشروطه‌خواهان به دنبال ایجاد ابهام بیشتر بودند تا مشخص نشود که شیخ فضل‌الله به‌درستی درک کرد، در حالی که سایر علما تصور می‌کردند با مشروطه می‌توانند احکام اسلام را اجرا کنند. شیخ خیلی خوب بر این امر آگاهی داشت که مشروطه مطرح شده، از اساس با احکام اسلام در تضاد است و به همین دلیل اصرار داشت این حوزه مشخص شود.

**به این ترتیب شیخ فضل‌الله مجلس را فقط مجاز به قانون‌گذاری در امور عرفی می‌دانست نه احکام شرعی. اینطور نیست؟**

بله، او معتقد بود عدالتی که قرار بود با مشروطه برقرار شود، در حیظه محدود کردن حدود امور خیر، چون شرایط در آن دوره خیلی فرق داشت، خود مرحوم نائینی هم می‌گوید: حکومت مخصوص نواب حضرت است و خیلی‌که تلاش کنیم، فقط می‌توانیم حکومتی نزدیک به حکومت اسلامی تأسیس کنیم! این سخن نشان می‌دهد علماً واقعاً نظرشان تشکیل حکومت اسلامی بود، ولی اجرای عملی آن را مقدور نمی‌دانستند و به همین دلیل هم برایش برنامه‌ریزی نکرده بودند.



**بهرت است که این بحث را به شکل دقیق‌تر بررسی کنیم. وجوه تشابه و افتراق اندیشه شیخ فضل‌الله نوری با دیگر علمای صدر مشروطه و مخصوصاً مرحوم نائینی در چیست؟**

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بین ماهیت اندیشه اسلامی و اندیشه غربی تضاد احساس می‌کرد، در حالی که مرحوم آخوند بارها تأکید کرده بود: قرار است حکومت مشروطه برای اجرای احکام اسلام مستقر شود! در واقع ایشان تصور می‌کرد اگر نظام استبدادی از بین برود و مشروطه جایگزین آن شود، زمینه‌ای برای اجرای حدود و احکام اسلامی فراهم خواهد شد، در حالی که شیخ فضل‌الله نوری اساساً بین مشروطه‌ای که مطرح شده بود و احکام اسلام، تضاد می‌دید و اختلافات از همین جا شروع شد. شیخ معتقد بود جنگ اول بهتر از صلح آخر است و لذا می‌گفت: حوزه فعالیت مجلس از معین‌کنید که اگر فردا قانونی را طبق نظر اکثریت تصویب کرد، مشکلی پیش نیاید. طبق رویکرد پارلمنتاریستی، مثلاً اگر اکثریت رأی داد که مشروبات الکلی آزاد باشند، باید این قانون اجرا شود، ولی در شریعت اسلام، در این زمینه احکام صریح وجود دارد. شیخ شهید منظورش این بود که: در چنین شرایطی باید تکلیف معلوم باشد تا به مشکل برخوردیم. استدلال

دروانی و نظارت بر کارهای دربار و حکام بود، نه احکام شرع. شیخ می‌گفت: حد و حدود اختیارات مجلس در قانون‌گذاری باید معلوم شود و نمایندگان حق اظهار نظر و تصویب قوانینی را که به احکام روشن و صریح اسلامی برمی‌گردند و نیاز به کار اجتهادی علما دارند، ندارند. بنابراین مجلس فقط حق دارد در مسائلی چون بودجه، برنامه، کشورداری و امثال اینها قانون تصویب کند، اما جاهایی که قانون دینی صریح دارد، حق قانون‌گذاری ندارد.

**منتم قانون اساسی و لزوم نظارت پنج مجتهد جامع‌الشرایط بر قوانین مجلس هم به همین دلیل بود؟**

قطعاً. این یکی از ابتکارات بدیع شیخ بود که بعدها در قانون اساسی ما، به شکل شورای نگهبان اجرایی شد. شیخ معتقد بود پنج مجتهد جامع‌الشرایط ایران قرار می‌گرفتند و تصمیم‌گیری‌هایشان آن‌گونه که باید، نتیجه‌نمی‌داد و نهایتاً هم به آرمان‌ها و آرزوهایی که در مورد مشروطه داشتند، نرسیدند.

**از جنبه دیگر، در مشروطه جایگاه شاه تغییر نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد مشروطه یک حرکت اصلاح‌طلبانه است و نه انقلاب. در این باره ارزش‌نابی شما چیست؟**

تعریف مشخصی از انقلاب ندارم، چون در هر جای دنیا این واژه به شکلی تعریف شده

حوزه نجف اساساً در آن دوره، از حوزه تهران به‌روزتر و پیشگام‌تر بود و طبیعی هم است، چون حوزه نجف، پایگاه تشیع بود و رهبری جهان تشیع هم در آنجا قرار داشت و همه فعالیت‌ها در حوزه جهان تشیع، در عراق انجام می‌شد. البته سمراد از حوزه نجف، اعم از حوزه سامراسی است. مشروطه هم درست است که یک انقلاب اجتماعی نبود، ولی به هر حال سیستم سیاسی کشور را تغییر داد و ایران بنابراین طبیعی است حوزه‌نجف از سایر حوزه‌های کم‌اهمیت‌تر، به‌روز تر بود.

**آیا سندن با مصداق‌ها هم برای اثبات این موضوع وجود دارد؟**

بله، در میله «دره‌التجف» مقاله‌هایی چاپ شده‌اند که کاملاً نشان می‌دهند روحانیت حوزه نجف با مسائل روزآشنایی داشت و کاملاً علل عقابفنادگی جهان اسلام را درک می‌کرد و از این بابت سخت نگران بود، اما واقعیت این است که حوزه نجف قبل از اینکه وارد قضیه مشروطه شود، بحث مشروطه در ایران مطرح شده و گسترش یافته بود، یعنی وقتی قانون اساسی مشروطه سلطنتی نوشته شد، مرحوم نائینی و دیگر علمای نجف شروع به نظر به‌پردازی درباره مشروطه کردند، بنابراین علمای ایران متکرر و پیشگام مشروطه بودند و علمای نجف تازه بعد از قانونی شدن مشروطه و نوشتن شرطه قانون اساسی وارد میدان شدند.

**برخی هم معتقدند علمای نجف از جمله آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین خلیلی از جریانات مشروطه در ایران عقب نبوده‌اند. آیا این ایده را درست می‌دانید؟**

کاملاً درست است. در آن دوران که رسانه‌های

گروهی مثل امروز کار کرد نداشتند، بنابراین هر

اتفاقی که در ایران می‌افتاد، خبرش با تأخیر زمانی

طولانی به نجف می‌رسید، آن هم گاهی مخدوش و غلط! روحانیون نجف فقط هنگامی از اخبار درست باخبر می‌شدند که روحانیون یا گروه‌های مطمئن

## د

شیخ معتقد بود عدالتی که قرار بود با مشروطه برقرار شود، در حیظه محدود کردن حدود امور دیوانی و نظارت بر کارهای دربار و حکام بود، نه احکام شرع. شیخ می‌گفت: حد و حدود اختیارات مجلس در قانون‌گذاری باید معلوم شود و نمایندگان حق اظهار نظر و تصویب قوانینی را که به احکام روشن و صریح اسلامی برمی‌گردند و نیاز به کار اجتهادی علما دارند، ندارند.

اجتماعی، افرادی را به عنوان نماینده نزد مراجع نجف می‌فرستادند و کسب تکلیف می‌کردند. بنابراین اطلاعات بسیار دیر و گاهی هم غلط و متناقض به مراجع نجف می‌رسیدند...

**از جمله خود شیخ فضل‌الله؟**

بله، شیخ پسرش را می‌فرستاد تا درباره رویدادها توضیح و گزارش کامل بدهد و پاسخ‌ها را دریافت کند و برگردد. بنابراین فاصله زمانی و مکانی زیاد، در تصمیم‌گیری‌های علمای نجف تأثیر بسیار زیادی داشت. به همین دلیل هم بود که مرحوم نائینی وقتی متوجه ماهیت مشروطه‌ای که در ایران شکل گرفته بود، شد نهایت تلاشش را کرد که تمام نسخ کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» را جمع کند و به فرات بنیندازد تا جایی که هر کس هر جاسخه‌ای از این کتاب را در اختیار داشت، از صاحبش به قیمت گزاف می‌خرید و از بین می‌برد! همین رفتار نشان می‌داد ایشان چقدر از اینکه در امر مشروطه دخالت کرده، پشیمان است.

**همه علمای نجف چنین احساسی داشتند؟**

در کل، همه مراجع و علما به دنبال مشروطه‌ای بودند که بتوانند به مدد آن احکام اسلام را اجرا کنند و ملت را از یوغ استبداد نجات بدهند، اما نهایتاً مشروطه‌ای از کار در آمد که در مطبوعاتش به اسلام اهانت و هتاک می‌کرد و کار به جایی رسید که نه‌تنها علما که مردم هم از اینکه جان، مال و آبروی خود را بر سر مشروطه گذاشته بودند، پشیمان شدند.

**مرحوم آخوند خراسانی چطور؟**

ایشان هم همین‌طور، مخصوصاً وقتی عملکرد تقی‌زاده را برایش شرح دادند. حتی کار به جایی کشید که ایشان نامه‌ای به مجلس دوم نوشت و مشهور در در مسائل این مورد بود، در نتیجه تقی‌زاده حکم به فسق تقی‌زاده داد و در نتیجه تقی‌زاده مجبور شد از مجلس و بعد هم از کشور خارج شود. در هر حال واقعیت امر این است که در آن زمان اخبار صحیح، به‌موقع به رهبران نمی‌رسید و لذا علمای نجف هم در جریان رویدادهای ایران قرار می‌گرفتند و تصمیم‌گیری‌هایشان آن‌گونه که باید، نتیجه‌نمی‌داد و نهایتاً هم به آرمان‌ها و آرزوهایی که در مورد مشروطه داشتند، نرسیدند.

**از جنبه دیگر، در مشروطه جایگاه شاه تغییر نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد مشروطه یک حرکت اصلاح‌طلبانه است و نه انقلاب. در این باره ارزش‌نابی شما چیست؟**

تعریف مشخصی از انقلاب ندارم، چون در هر جای دنیا این واژه به شکلی تعریف شده است و معیار مشخصی ندارد. انقلاب‌ها مثل هر پدیده اجتماعی دیگری، شدت و ضعف دارند. گاهی انقلابی کلاً نظام قبل را به هم زده و نظام جدیدی را جایگزین آن کرده است، اما گاهی هم فقط بخشی از ساختار را تغییر داده، اما اساس را به هم نزده است. مشروطه هم درست است که یک انقلاب اجتماعی نبود، ولی به هر حال سیستم سیاسی کشور را تغییر داد و ایران بنابراین طبیعی است حوزه‌نجف از سایر حوزه‌های کم‌اهمیت‌تر، به‌روز تر بود.

**آیا سندن با مصداق‌ها هم برای اثبات این موضوع وجود دارد؟**

بله، در میله «دره‌التجف» مقاله‌هایی چاپ شده‌اند که کاملاً نشان می‌دهند روحانیت حوزه نجف با مسائل روزآشنایی داشت و کاملاً علل عقابفنادگی جهان اسلام را درک می‌کرد و از این بابت سخت نگران بود، اما واقعیت این است که حوزه نجف قبل از اینکه وارد قضیه مشروطه شود، بحث مشروطه در ایران مطرح شده و دیگر علمای نجف شروع به نظر به‌پردازی درباره مشروطه کردند، بنابراین علمای ایران متکرر و پیشگام مشروطه بودند و علمای نجف تازه بعد از قانونی شدن مشروطه و نوشتن شرطه قانون اساسی وارد میدان شدند.

**برخی هم معتقدند علمای نجف از جمله آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین خلیلی از جریانات مشروطه در ایران عقب نبوده‌اند. آیا این ایده را درست می‌دانید؟**

کاملاً درست است. در آن دوران که رسانه‌های گروهی مثل امروز کار کرد نداشتند، بنابراین هر اتفاقی که در ایران می‌افتاد، خبرش با تأخیر زمانی

طولانی به نجف می‌رسید، آن هم گاهی مخدوش و غلط! روحانیون نجف فقط هنگامی از اخبار درست باخبر می‌شدند که روحانیون یا گروه‌های مطمئن

## روزنامه جوان | شماره ۸۴۷۳

انجام می‌دادند. به همین دلیل هم مردم در سفارت انگلیس تحصن کردند که روحانیون برگردند!چون کارهایشان روی زمین مانده بود. بنابراین روحانیت آن دوره که نقش رهبری را به عهده گرفته بود، از طرف مردم مقبولیت کامل نداشت، بلکه مردم بیشتر به دلیل رتق و فتق امورشان می‌خواستند که آنها برگردند، ولی در انقلاب ۱۳۵۷ امور جاری مردم به دست روحانیون نبود. ناصرالدین شاه پس از آنکه در نهضت تنباکو ضرب سست روحانیت و مرجعیت را چشید، به پیشنهاد امین‌الدوله برای اینکه از نفوذ علما در امور جاری و جریانات اداری کم کند، عدالتخانه را تأسیس کرد. البته او در این امر موفق نشد، ولی در دوره‌های بعد، رضاشاه روحانیت را کلاً خانه‌نشین کرد و محمدرضاشاه اجازه هیچ نوع فعالیت اداری به روحانیون نداد و آنها را اداشت که صرفاً به امور دینی بپردازند تا به خیال خود از نفوذ آنها کم کند. غافل از اینکه اتفاقاً دوری روحانیون از اداره امور جاری مردم، به تقویت جایگاه دینی و معنوی آنان منجر شد و توانستند در انقلاب اسلامی از این جایگاه نقش مؤثری را ایفا کنند.

**به نظر شما اگر شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم نائینی در زمان امام خمینی حضور و نقش آفرینی داشتند، چه وضعیتی پیش می‌آمد؟**

اتفاقاً یک بار خبرنگار گاردین این سؤال را از من پرسید. من همان جوابی را که به او دادم به شما هم می‌دهم. امام هر دو را جذب می‌کرد، چون هم نوآوری‌ها و خوشفکری‌های مرحوم نائینی را داشت و هم دقت‌ها و ظرافت‌های شیخ فضل‌الله نوری را و تردید نداشته باشید با روحیاتی که آن دو بزرگوار داشتند، قطعاً امام دربست قبول می‌کردند، چون امام تبلور افکار هر دوی آنها بود.

**قاعد تا حضرت امام در تحقق آرمان عالمان مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه، ایده‌ها و نوآوری‌هایی داشتند که عملاً بعدها این دو گروه را جمع و جذب کردند. به شمه‌ای از آرای ایشان در این باره اشاره می‌کنید.**

حضرت امام شخصیتی متکرر و نوآور بود و جمهوری اسلامی، بی‌تردید از نوآوری‌های امام است. «ولایت فقیه» نوآوری امام نبود، بلکه سال‌های سیال جزو آرمان‌های تشیع بود، فقط اسام آن را عملی کرد، در حالی که مرحوم نائینی و دیگران آن را قبول داشتند، اما مقدور نمی‌دانستند. کسانی که پیش از این به ولایت فقیه اشاره کرده بودند، برای مردم نقش تعیین‌کننده‌ای را قائل نشده بودند، اما امام این کار را کرد که بی‌تردید از ابتکارات ایشان است. امام هر ادای اصرار داشت جمهوری نمودگراتیک فضل‌الله را داشت و هر جا می‌دید روزنه‌ای برای ورود تفکر غربی باز شده است، آن را می‌یست. مثلاً در هنگام رای‌گیری برای نوع حکومت، نهضت از ادای اصرار داشت جمهوری نمودگراتیک اسلامی به رای گذاشته شود، ولی حضرت امام به یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر» و اجازه نداد چنین انحرافی در نظام ایجاد شود. بنابراین در نهضت مشروطه با وجودی که تمام رهبران چون متحد نبودند، کار پیش نرفت، در حالی که امام با رهبری واحد و قدرت تمام‌نهضت را به هدف غایی خود که از بین بردن نظام سلطنتی و استقرار حکومت اسلامی بود رساند.

ویژگی دیگر انقلاب اسلامی و تفاوت آن با مشروطه نبود که روحانیت در انقلاب مشروطه پس از اعلام مطالبات و خواسته‌های خود، کنار کشید و عرصه را به غرب‌زده‌ها و عوامل بیگانه سپرد و در واقع روحانیت نبود که داد، در حالی که در انقلاب اسلامی امام در تمام احوال همچنان پیشستانی خود را حفظ کرد و امور اصلی هم به دست روحانیون خوشفکر و دینداران روشنفکر اداره می‌شد.

**از شیخ و دینداران روشنفکر استفاده کردید. چه فرقی بین دینداران روشنفکر و روشنفکران دینی قائل هستید؟**

دینداران روشنفکر، اصالت را به دین می‌دهند و سعی می‌کنند در دایره دین و شریعت، راه‌های جدیدی را پیدا کنند، ولی روشنفکران دینی اصالت را به روشنفکری و اندیشه‌های غربی می‌دهند و سعی می‌کنند دین را به قالب آنها در بیاورند و به آن اندیشه‌ها رنگ و لعاب دینی بزنند. از آنجا که در انقلاب اسلامی خوشیختانه روحانیون خوشفکر و نواندیش زیاد داشتیم و داریم، روشنفکران دینی نتوانستند کار ی از پیش ببرند. به نظر من در حال حاضر نسبت به اول انقلاب، نیروهای متخصص و منتهدی که حواسشان کاملاً جمع است تا این اتفاق نیفتد و آرای غربی یا رنگ و لعاب اسلامی به جامعه تحمیل نشوند، خیلی بیشتر شده است، در حالی که در اوایل انقلاب واقعاً این‌طور نبود و نیروهای متعدد مسا عموماً تخصص‌های بالانداشتند و نیروهای متخصص ما هم آن‌طور که باید و شاید متعهد نبودند. در هر حال به نظر روشنفکران دینی در جامعه ما خطر بالقوه هستند، اما بافعل و جدی نیستند، البته به شرطی که دینداران روشنفکر ما هوشتیاری خود را حفظ کنند و مراقب ترفندهای استعمار و استکبار باشند.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**